

# پیش‌زمینهٔ تاریخ

## کتابخانه‌های اسلامی\*

روث استلهورن مکنسن

مترجم: حمیدرضا جمالی مهمونی

### مقدمه

عصر اسلامی با هجرت محمد (ص) و تنی چند از پیروانش از مکه به مدینه در ۶۲۲ م. آغاز شد. اما در آن هنگام زمان چندانی از مبدل شدن شخصیت مکه، به پیامبر عربستان سپری نشده بود. به هر روی، مقدر نبود دینی که او بنیان نهاد، فرقه یا آئینی بی اهمیت و محدود به شبه جزیرهٔ منزوی عربستان باقی بماند. چرا که ظرف چند سال اسلام به سرزمین‌هایی راه یافت که احتمالاً نام آنها نیز برای محمد (ص) ناآشنا بود. نه تنها باقی ماندن به عنوان یک دین صرف در تقدیر اسلام نبود، بلکه اطاعت از خدا در قلب تمدنی سترگ جای گرفت که بلاذی به وسعت حدفاصل اسپانیا تا هند، و اقوامی را که تا آن زمان به واسطهٔ نژاد، زبان، فرهنگ و دین متفک می‌شدند، متحد نمود. قرآن، محمد (ص) و زبان عربی به زودی به وجوه اشتراک و محورهایی برای وفاداری آنان مبدل گشت؛ وفاداری‌ای که بسیار اساسی‌تر از تفاوت‌های متمایزکنندهٔ آنان از یکدیگر بود. نمی‌توان گفت که اسلام همهٔ تبعیض‌های قومی، زبانی و عرفی را کنار زد، اما عناصر لازم برای توسعهٔ امپراتوری و تمدنی بزرگ را فراهم ساخت.

سپاهیان عرب همچنان که شوق را درمی‌نوردیدند، بیش‌تر موانع پیشرفت خویش را از میان برداشتند. آنها بسیاری از

محصولات مادی، فرهنگی و مذهبی تمدن‌های کهن‌تر که آنها را مفید نمی‌دانستند و یا به طور قطع، نصرت‌انگیزشان می‌پنداشتند، از بین بردند. آنها فتح کردند، کشتند، به تاراج بردند و سوزاندند، اما به مراتب بیش از آنچه که از میان بردند، دست‌نخورده رها کردند. عجیب‌نه این است که این فرزندان قدرتمند اما بی‌سواد بادیه، صرفاً فرهنگ اتباع جدید خود را خوب تلقی می‌کردند، بلکه عجیب آن است که به سرعت بسیاری از آنچه را که با زندگی پیشین آنها کاملاً بیگانه بود، از آن خود نمودند. برای این بادیه‌نشینان ساده، تبادل خیمه‌های سیاه با کاخ‌ها و خانه‌های شهری برای بهره‌مند شدن از رفاه و تجملات زندگی مسکونی کفایت نمی‌کرد. به زودی صاحبان اذهان مشتاق در میان آنان دریافتند که این فتح‌شدگان، چیز زیادی برای آموختن دارند و خود را شاگردانی مستعد جلوه دادند. کفار و اقوام غیر عرب به اسلام گرویدند و معلم آنان شدند. آنان با چنان سرعت و دقتی درس‌های غریب را آموختند

\* Mackensen, Ruth Stellhorn; Background of the History of Moslem Libraries; The American Journal of Semitic Languages and Literatures; Vol:51, No:2, (January 1935), pp.114-125, & Vol: 52, No.1 (October 1935), pp. 22-33, & Vol:52, No:2 (January 1936), pp.104-110.

خواننده بودند؛ اما آنها کتابخانه را به عنوان یک نهاد در مقیاسی بی سابقه توسعه دادند. تنها در دوران اخیر کتابخانه‌ها با وضعی مشابه سرزمین‌های اسلامی، پر تعداد و غنی شده و مورد حمایت گسترده قرار گرفتند.

نه تنها دانشمندان و فرهیختگان به گردآوری مجموعه‌های شخصی پرداختند، بلکه کتابخانه‌های تخصصی نیز برای پرورش گروه‌های مختلف ادبی و علمی تأسیس شد. از این رو شاهد مجموعه‌های طبی در بیمارستان‌ها، آثار ریاضی، نجوم و طالع بینی در رصدخانه‌ها، آثار دینی و حقوقی در مساجد و دانشگاه‌ها و مجموعه‌های غنی و متنوع در دانشگاه‌های بزرگ و متعدد هستیم. مسلمانان از همان ابتدا قابلیت‌های کتابخانه را به عنوان نهادهای تبلیغاتی دریافتند و تعداد نه چندان کمی نیز به منظور اشاعه تعالیم خاص فرقه‌های بخصوص تأسیس کردند. کتابخانه‌های عمومی واقعاً عمومی بودند و در راستای علایق طیف وسیعی از خوانندگان به خدمت گرفته می‌شدند. آنها تسهیلاتی غیر معمول برای مطالعه به علمای برجسته ارائه می‌کردند. اسباب تفریح فراهم می‌ساختند و وسایل آموزش را برای عموم مردم از طریق مطالعه، خطابه و مباحثه تدارک می‌دیدند. کتابخانه شهر بصره در قرن پنجم هجری که حریری در مقامات خود آن را «انجمن ادب آموزان و محل ملاقات ساکنان شهر و بیگانگان» (دار کُتُبِ التی هی متدی المتأدبین و مُلتَی القاطنین منهم و المتفرّین) توصیف نموده، به هیچ وجه منحصر به فرد نبود.<sup>۱</sup>

توصیف آن دسته از کتابخانه‌های جهان که اسلام در آنها اشاعه یافت، در این جا هم غیر ضروری و هم غیر ممکن است. اما بی مورد نخواهد بود که برخی از مخازن بزرگ علمی را که اعراب آنها را یافته و به عنوان الگوی دارالکتب‌های خویش به خدمت گرفتند، به خاطر آوریم.

#### تابودی کتابخانه اسکندریه و مسلمانان

از وقتی که پوکوک (Pococke) در ۱۶۶۳ م. متن عربی و ترجمه لاتین مختصر تاریخ الدول (Dynasties) ابوالفرج (بار هیرایوس) را

\*\* این سخن نویسنده، موهم «بشری بودن قرآن» است که البته مقبول مسلمانان نیست و با اعتقادات اسلامی که قرآن را کتابی وحیانی و آسمانی می‌دانند، سازگاری ندارد. آینه پژوهش

1. The Assemblies of al-Hariri, trans T. Chenery and F. Steingass (London, 1867, 1898), I, 114; De Sacy's Arabic text (2nd ed.; Paris: Reinaud & Derenbourg, 1847), I, 26f.

که تنها طی چند نسل، بغداد، پایتخت جدیدشان مبدل به یک مرکز علمی و هنری شد. اسلام از ایمانی ساده به خدا و رسولش، به فرهنگ بزرگی مبدل گشت که در آن میراث بادیه با اریه یونان، مسیحیت، ایران و هند یکی شد و چون چنین شد، فاتحان خود فتح شدند.

وجه مشخصه عصر طلایی خلفای عباسی بغداد، عشق به ادبیات، موسیقی و هنرهای دیگر، فلسفه، علم و نیز عشق به پیشرفت‌های مادی، فلسفی و مذهبی بود. پیروان محمد (ص) دیگر نمی‌پنداشتند که قرآن به تنهایی کفایتشان می‌کند. زمان آن که کتابخانه یک مسلمان تنها شامل یک کتاب یعنی قرآن باشد، به سر آمد. محمد (ص) عمیقاً از آثار اهل یهود و نصاری به ویژه کتب مقدس آنها درباره خود متأثر بود. او باور داشت که هر قومی کتاب مقدس خود را داراست و متقاعد شد که امت وی نیز اگر قرار است صاحب دینی موثق و معتبر باشند، بایستی صاحب کتابی از آن خویش باشند و از این رو قرآن را به آنان عرضه داشت. \*\* کلام مکتوب او را شیفته ساخت و شیفتگی اعقاب روحانی وی نیز قرن‌ها ادامه یافت. اعراب تنها یک کتاب را با خود از بادیه بیرون آوردند و به هر کجا پا نهادند کتاب‌های بیش تری یافتند. بسیاری از آنها تصور می‌کردند که این کتاب‌های بیگانه در مقام مقایسه با کتاب آنها بی ارزشند. اما دیگران هر چند همچنان قرآن را بیگانه می‌دانستند، هر آنچه را که یافتند با شتاب مطالعه کردند. آنان با شوقی همانند شوق کودکی در دکان ملعبه فروشی به گردآوری کتب و ترجمه آنها به زبان پیامبر پرداختند. آنان کتابخانه‌ها دیدند و وصف کتابخانه‌ها شنیدند و حس کردند که خود نیز باید صاحب کتابخانه باشند.

نمی‌توان اراده و توانایی اعراب را در یادگیری از همسایگان نشان و سازگار نمودن دانش با نیازهایشان، ستایش نکرد. اندک خلق کردند، اما بسیار نسخه برداشتند و جذب و تحلیل نمودند. درست همانطور که کلیساهای بزرگ بیزانسی را به عنوان الگوی معماری مساجد خویش برگزیدند، دانش خویش را نیز بر الگوی آنان بنا نهادند. طی این مقاله روشن خواهد شد که ایده کتابخانه به مثابه یک مرکز فرهنگی و مطالعاتی و نه صرفاً یک مخزن کتاب، همراه با متون بیگانه مسخر آنان گشت و به یکی از ویژگی‌های کاملاً اختصاصی آنان مبدل شد. به احتمال قریب به یقین، فرایندهای کتاب‌سازی و فنون کتابخانه‌ای را نیز عاریه گرفتند. آنها مجموعه‌های کتاب را در صومعه‌ها و کلیساهای مسیحی، در خانه‌های دانشمندان و کاخ‌های پادشاهان روشنفکر بیزانس و ایران دیده بودند و وصف کتابخانه‌ها و دانشگاه‌های بزرگ یونان، به ویژه در اسکندریه را شنیده یا

است،<sup>۵</sup> این دلیل آخر تا حد زیادی قوت خود را از دست می‌دهد. احتمالاً برخی خوانندگان غربی فقط به این خاطر که این گزارش را در منابع عربی یافته‌اند، تمایل داشته‌اند آن را باور کنند. فقدان هر نوع اشاره افراد هم‌عصر با واقعه مفروض، به ویژه در آثاری چون آثار یوحنا (John)، اسقف قبطی شهر نیکو (Nikiou) که قبل از پایان قرن هفتم میلادی شرح مفصلی از فتح شهر نوشته، حائز اهمیت است. علاوه بر این، اولین اشاره در متون عربی به این واقعه، تا آن جا که براساس متون موجود می‌توان قضاوت کرد، متعلق به قرن دوازدهم یعنی تقریباً ششصد سال پس از واقعه است. عبداللطیف (متوفی ۱۲۳۱ م.) که در ۱۱۹۳ م. به مصر رفت و مدتی بعد در ۱۲۰۲ م. به توصیف آن پرداخت، در شرح خود اشاره‌ای گذرا به «کتابخانه‌ای که عمرو با اجازه عمر سوزاند»<sup>۶</sup> نموده است. اولین شرح مفصل توسط تاریخ‌نویس مصری، ابن قفطی (متوفی ۱۲۴۸ م.) ارائه شده که خلاصه موجود از اثر وی که عموماً به تاریخ حکماء موسوم است، یک سال پس از مرگ وی توسط زوزنی تهیه شد.<sup>۷</sup> ابوالفرج، دانشمند بزرگ مسیحی اهل سوریه کمی قبل از مرگش در ۱۲۸۶ م، خلاصه‌ای عربی از نیمه نخست تاریخ بزرگ سریانی خود تهیه کرد و از تاریخ تورات و متون علمی عربی نیز چیزی بر آن افزود. در مورد متون عربی، او بسیار متکی به ابن قفطی بود و سرنوشت کثیرالروایه کتابخانه اسکندریه را کلمه به کلمه از روی وی کپی کرد.<sup>۸</sup> از آن پس نویسندگان عربی و قبطی بارها به مسأله اشاره کردند. در کل، این داستان با این همه جذابیت و فریبندگی از یک بررسی دقیق، سربلند بیرون نخواهد آمد.

بسیار بعید است که عمرو دستور به از بین بردن کتاب‌ها داده باشد، چرا که در این صورت وی می‌بایستی گرفتار مسئولیت

منتشر کرد، توجیهی مستمر به شرحی که در این اثر از ویرانی کتابخانه اسکندریه به دست اعراب در زمان فتح شهر در ۶۴۳ م. ارائه شده، وجود داشته است. رنودوت (Renaudot)<sup>۹</sup> و گیبون (Gibbon) این داستان را مشکوک تلقی کرده‌اند و بسیاری از دانشمندان معاصر پس از بررسی مفصل همه منابع در دسترس، متقاعد شده‌اند که کاملاً بی‌اساس است. اما بسیاری از افراد تمایل دارند آن را به عنوان یک حقیقت بپذیرند؛ شاید به این خاطر که از پرداخت خوبی برخوردار است و در ظاهر قصه بسیار متقاعدکننده‌ای است و تا حدی نیز به خاطر تعصب ضداسلامی. آنهایی که قصه را به دلیل آخر قبول دارند، از اتهامات مشابهی که مسلمانان علیه مسیحیان مطرح می‌کنند و شواهد قابل اعتمادی نیز حامی آنهاست، غافل هستند. مسلمانان به ویرانی کتابخانه‌ای مجلل در طرابلس شام (Tripolis) به دست سربازان جنگ‌های صلیبی و سوزاندن کتابخانه سلطنتی قرناطه (Granada) توسط کاردینال خیمنز (Cardinal Ximenez) در ۱۴۹۲ م. اشاره دارند. از نظر بسیاری از افراد غیر متخصص در تاریخ و ادبیات عرب، نابودی کتابخانه اسکندریه تنها ارتباط اعراب با کتابخانه‌ها بوده است و اگر دلیل دیگری نیز در کار نباشد، این مسأله تنها به همین دلیل در این جا شایسته بحث است.

خلاصه داستان این است که عمرو، فرمانده عرب، با یک دانشمند مشهور مسیحی به نام یوحنا نحوی (John Philiponus) دوست می‌شود که به عمرو اظهار می‌دارد که فاتح [عمرو] در میان گنجینه‌های اسکندریه، کتابخانه بزرگ را دست‌نخورده رها کرده است و با این استدلال که اعراب به محتوای کتابخانه علاقه مند نیستند، وی کتاب‌ها را به عنوان هدیه از عمرو طلب می‌کند. عمرو که شخصاً مایل به پذیرش این تقاضا بوده، وظیفه خود می‌داند که مسأله را به خلیفه ارجاع دهد. عمر، خلیفه دوم در پاسخ، فرمانی کوتاه گسیل می‌دارد: «کتاب‌هایی را که اشاره کردی واری کن. اگر آنچه که در آنها مکتوب است، مطابق با کتاب خداست به آنها نیازی نیست و اگر خلاف آن هستند، پس مطلوب نیستند. آنها را از بین ببر.» در نتیجه این فرمان، عمر دستور داد کتاب‌ها را میان چهار هزار حمام شهر توزیع نمودند که شش ماه به عنوان سوختی ارزشمند از آنها استفاده شد.<sup>۳</sup>

آنچنانکه باتلر (A. J. Butler) خاطر نشان می‌کند،<sup>۴</sup> دلیل اصلی اعتبار داستان، جذابیت آن و کیفیت به واقع شرقی پاسخ عمر است. زمانی که به یاد آوریم که ابن خلدون همین کلمات را از قول همین خلیفه در پاسخ به سؤال فرمانده دیگری در ارتباط با از بین بردن کتاب‌هایی که طی فتوحاتش در ایران یافته، نقل کرده

2. Hist. Alex. Patriarch., p.170.

3. Abū'l-Faraj (Barhebraeus), *Historia Compendiosa dynastiarum historiam Complectens universalem. etc.*, ed. E. Pococke (Oxford, 1663) trans., p.114; Arabic text, pp.180f.

4. Arab Conquest of Egypt (Oxford, 1902), p.403.

5. Ibn Khaldūn, *Prolegomena*. Quatremère's text in *Notices et extraits*, XVIII. 89f. De Slane (trans.), XXI, 124f.; ed. Bulak (1274/1857), p.234. II.3f.

6. *Relation de l'Égypte par 'Abd Allatif*. ed. De Sacy (Paris, 1810), p.183. See editor's Long note, pp.240-244, n.55.

7. Ed. Lippert (Leipzig, 1903), pp.354-56.

8. See Sarton, *Introduction to the History of Science* (Baltimore, 1931), II, 976.

تمام شد، چرا که گهگاهی به کتابخانه های آن معبد اشاره شده است. سزاریون در ۳۶۶م. غارت شد. این نکته که آمیانوس مارسلینوس (Ammianus Marcellinus) از کتابخانه های متعدد در اسکندریه سخن گفته، حائز اهمیت است.

به هر صورت کاملاً روشن است که موزه قدیمی تر تا قرن چهارم از بین رفته است و در محل آن، مؤسسه دختر یا سرایوم برپا شد که سنت های آن را به عنوان یک آکادمی علمی و ادبی ادامه داد. مؤسسه دختر در سال ۳۹۱م. توسط مسیحیانی که تمثال بزرگ سرایس و آئین آن مدت ها برایشان تفرامیز بود غارت شد. روفینوس (Rufinus)، یکی از شاهدان عینی که شرح مفصلی درباره ویرانی معبد ارائه کرده، هیچ ذکری از سرنوشت کتاب ها به میان نیاورده است.

سکوت وی برخی دانشمندان را به این ایده رهنمون ساخته که کتاب ها در بناهای دیگری در اکروپولیس (Acropolis) حفظ می شده اند و به این جهت از فاجعه جان سالم به در برده اند. اما از اظهارات آفثونیوس (Apthonius) که نه چندان قبل از وقایع سال ۳۹۱م. از سرایوم بازدید کرده، مشهود است که کتابخانه، متصل به بنای معبد و مورد آمد و شد دانشمندان بوده است. از این رو بسیار محتمل است که همراه با خود معبد ویران شده باشد. دلایل چندانی نیز برای پذیرش این تصور که کتاب ها از معرکه دور و با کشتی به قسطنطنیه منتقل شده اند وجود ندارد؛ چرا که به زحمت می توان تصور کرد که خلق آشفته ای که تنها هدفشان محو بت پرستی و همه ملزوماتش بوده، به ارزش متون مشرکان اندیشیده باشند. از ابراز تأسف بسیار مورد بحث قرار گرفته اوروسیوس (Orosius) درباره گنج های خالی از کتاب، مشهود است که در سال ۴۱۶م. هیچ کتابخانه باستانی و چندان بزرگی در اسکندریه موجود نبوده است.<sup>۱۰</sup>

فقدان کلی هر نوع اشاره ای به چنین کتابخانه هایی در تمامی آثار بعدی - چه آثار قرون قبل و چه قرون پس از فتح اعراب - را تنها می توان به مشابه شاهدی خاموش بر نبود آنها تعبیر کرد. فراتر از همه، اگر کتابخانه ای وجود می داشت، انتظار می رفت که جان مشوس (John Moschus) و دوستش سوفرونیوس (Sophronius) که علاقه ای شدید به همه مسائل مربوط به کتاب از خود بروز داده اند و برخی کتابخانه های کوچک تیرا که

توزیع کتاب ها در میان حمام های شهر شده باشد؛ برنامه ای که مستلزم کاری پر حجم است و تأخیر ناشی از اجرای آن فرصت خوبی به دوستان و شیفتگان کتاب می داد تا بسیاری از نسخ خطی گرانبها را از معرکه نجات دهند. تصویر چهار هزار حمام که به مدت شش ماه با کتاب گرم می شده اند، از چرندیات قصه های عامیانه و افسانه های مورد علاقه قصه گویند شرقی است. ایراد جدی تر، نقشی است که به یوحنا نحوی منسوب شده؛ چرا که معروف است که وی آثارش را در حدود ۵۴۰م. و احتمالاً قبل از جلوس یوستی نیانوس (Justinian) در ۵۲۷م، یعنی بیش از یک قرن قبل از این که اسکندریه در ۶۴۲م. به دست اعراب سقوط کند، نوشته است. در نهایت دانشمندان نشان داده اند که بسیار بعید است که کتابخانه اسکندریه تا زمان فتح اعراب بقا یافته باشد.

تاریخ موزه اسکندریه و جانشینش، سرایوم (Serapium)، با مشکلات عدیده ای دست به گریبان است که در این جا نیازی به تشریح آنها نیست و خود را با بررسی منابع معطل نخواهیم کرد. برای جزئیات کامل در این زمینه خواننده می تواند به برخی از مطالعات کامل انجام شده در این باره رجوع کند.<sup>۹</sup> با این حال، آن دسته از نتایج قطعی که با مسأله مورد بحث ما ارتباط می یابند، به روشنی ثابت شده اند. موزه که کتابخانه بخشی از آن بوده، ظاهراً توسط بطلمیوس سوتر (Ptolemy Soter) طرح ریزی و بنای آن نیز احتمالاً توسط وی آغاز شده است که جانشین وی، فیلادلفوس (Philadelphus) در حدود اواسط قرن سوم قبل از میلاد، اثابیه و سازماندهی آن را تکمیل کرد. عموماً تصور می شود که کتابخانه در حریق بزرگی که در محله بروخیون (Bruchion)، در نتیجه سوزاندن بندرگاه توسط ژولیوس سزار در ۴۸ق.م رخ داد، خسارت دیده یا از بین رفته است. با این حال حداقل تا سال ۲۱۶م. یعنی زمانی که کاراکالا (Caracalla) تالار عمومی را توقیف کرد، دانشمندان به موزه رفت و آمد داشتند. حیات این مؤسسه زمانی به انتها رسید که آورلیانوس (Aurelian) به سال ۲۷۳م. کل بنا را ویران کرد. در حدود اوایل عصر مسیحی یک کتابخانه جدید، متصل به معبد بزرگ سرایس (Serapis) شکل گرفت. برخی معتقدند که کتابخانه سلطنتی پرگاموس (Pergamus) که مارک آنتونی (Mark Anto-ny) آن را چند سال پس از آتش سوزی سال ۴۸ق.م به کلثوپاترا (Cleopatra) پیشکش کرد، تشکیل دهنده هسته این مجموعه جدید بوده است. دیگران از جمله باتلر اعتقاد دارند که کلثوپاترا کتاب های خود را در سزاریون (Caesaron) جای داده است که تشکیل آن در زمان وی شروع و توسط آوگوستوس (Augustus)

9. Butler, Op.cit., Appen. and Bibliog.; also P. Casanova. 'L'incerdie de La bibliothe'que d'Alexandrie", *Comp. rend. de L'Acad des Inscriptions*, 1923, pp.163-71; G.Parthey. *Das Alexandrinische Museum* (Berlin, 1838).  
۱۰. نگاه کنید به بحث باتلر در این زمینه در: Butler, op.cit., pp.420f.



از این رو کاملاً روشن به نظر می‌رسد که این داستان که عمرو به فرمان خلیفه دوم، کتابخانه بزرگ بنیاد سلطنتی اسکندریه را ویران کرده، نمی‌دانیم چرا، اما ظاهراً در مصر و نه چندان پس از نیمه اول قرن سیزدهم میلادی شکل گرفته است و نیز روشن است که این داستان هر چند بسیاری از تاریخ نویسان مسیحی و مسلمان آن را باور کرده و بارها بازگو کرده‌اند، کاملاً بی‌اساس است. این حقیقت که نویسندگان عرب به چنین واکنشی در برابر عمل نیاکان خود تداوم بخشیده‌اند، اگر حاکی از قضاوت نقادانه آنان نباشد نشانه خلوص آنان است.

احتمالاً این قصه در میان گروهی از مسلمانان دانشمند، اما رافضی منش ظهور کرده که بقایای علم یونان را بسیار تحسین می‌کرده‌اند، اما افسوس این را می‌خورند که چقدر کم از این علم باقی مانده و ضمناً چه استفاده ناچیزی برای خلفای اولیه داشته است. وجود چنین افرادی را به خوبی می‌توان در میان دانشمندان فرقه اسماعیلیه که در دربار فاطمیان رفت و آمد داشتند، تصور کرد. هواداران آل علی (ع) که معتقد بودند او را به ناجوانمردی از جانشینی محمد (ص) به عنوان خلیفه برحق دولت اسلامی باز داشته‌اند، در وانمود کردن عمر و فرستاده‌اش به عنوان خرابکاران جاهل، هیچ تردیدی نداشتند. می‌دانیم که دانشگاه و کتابخانه‌ای که توسط خلفای فاطمی در قاهره تأسیس شد و مورد حمایت قرار گرفت، قطعاً مبتنی بر الگوی موزه یا سرایوم بوده است. در آن جا علوم اصیل یونانی و ادبیات در کنار مطالعات خاص دینی پرورش می‌یافت. این نهاد فاطمی توسط صلاح الدین بسته شد و کتاب‌های کتابخانه‌اش در سراسر مصر و سوریه پراکنده گشت. آیا اغراق آمیز است که تصور کنیم قدمت داستان کتابخانه اسکندریه کهن تر از این واقعه نیست و به عنوان یک اعتراض یا تلافی جوویی ادبی از سوی برخی دانشمندان معزول دارالعلم فاطمی مطرح شده است؟ پیروزی

دیده‌اند توصیف نموده‌اند، اشاره‌ای به کتابخانه سرایوم کرده باشند. آنها چند سال قبل از ورود اعراب در ۶۴۲، از مصر بازدید کردند.

برخی نویسندگان تلاش نموده‌اند تا ابوالفرج را از مسئولیت ارائه گزارش مشهور ویرانی کتابخانه اسکندریه تبرئه کنند. آنها خاطر نشان می‌کنند که این گزارش در نسخه اصلی سریانی تاریخ وی نیامده و از این رو معتقدند که این گزارش تحریفی است که بعدها در نسخه عربی اثر وی صورت گرفته است.<sup>۱۱</sup> با این همه می‌دانیم که خود ابوالفرج مسئول تهیه خلاصه عربی اثرش و اضافات آن است. عدم وجود این گزارش در ویرایش بیروت<sup>۱۲</sup> بیش تر به خاطر قلم قرمز سانسور ترک‌ها است تا تفاوت در نسخ خطی. بخش مربوط به این گزارش و همچنین بسیاری جافتادگی‌های دیگر در این ویرایش در نسخه غلط‌گیری که توسط مدیر انتشارات کاتولیک بیروت در پاسخ به درخواست من برایم فرستاده شده، وجود دارند. نسخه خطی مورد استفاده پوکوک متعلق به دوران اخیر است،<sup>۱۳</sup> اما توسط ویراستار جدید با دیگر نسخ خطی مقابله شده است. تمامی آن نسخه‌ها، گزارش واقعه مورد بحث را در بر داشته‌اند.

به هر صورت، مسأله وجود گزارش در تاریخ ابوالفرج در درجه دوم اهمیت قرار دارد؛ چرا که از گفته‌های ابن قفطی و عبداللطیف مشهود است که این روایت در متون عربی رایج بوده است. این استدلال بری (Bury)<sup>۱۴</sup> که ابوالفرج از واژه «کتابخانه» استفاده نکرده، بلکه از عبارت *Libri Philosophici qui in gaz-aphilacris regis reperiuntur* استفاده کرده، نیز ما را از مشکل خلاص نمی‌کند. کلمه عربی که پوکوک آن را این گونه ترجمه کرده، *خزائن الملوكيه* است.<sup>۱۵</sup> این عبارت از لحاظ ادبی به معنی «گنجینه‌ها یا مجموعه‌های سلطنتی» است. خزائن و مفرد آن *خزانه* می‌تواند به سادگی مفهوم گنجینه‌ها، مجموعه‌ها و انبارها را القا کند. کتابخانه به صورت خاص، *خزانه‌الکتب* نامیده می‌شود. اما نویسندگان عرب اغلب زمانی که همانند متن فوق مفهوم کلمه از بستر متن مشهود است، کلمه کتب را حذف کرده و کلمه *خزانه* را به تنهایی به معنی مجموعه کتاب به کار برده‌اند. به عنوان مثال، *الفهرست* از مردی نقل قول می‌کند که می‌گوید: «در خزانه من در بصره در میان کتاب‌هایش ... وجود دارد». <sup>۱۶</sup> البته می‌توان به درستی استدلال کرد که کتابخانه یا مجموعه‌های سلطنتی ضرورتاً اشاره به کتابخانه بزرگ موزه یا سرایوم محسوب نمی‌شوند؛ بلکه همانطور که دیدیم هیچ مدرکی دال بر این که هیچ کتابخانه بزرگی از خرابکاری‌های مسیحیان جان سالم به در برده باشد، وجود ندارد.

11. See R. Vasudeva Rau Did Omar Destroy the Alexandrian Library?" *Nineteenth Century*, October, 1894, pp.560f.

این نویسنده معتقد است که داستان منشأ مسیحی دارد. ظاهراً وی از اشاره ابن قفطی به ماجرا آگاه نبوده است.

12. Ed. Sālh'ani (1890).

۱۳. نوشته سال ۸۶۱ق/۱۴۵۷م. نگاه کنید به:

**Bodleian Catalogue. No.96: Catalogi Codicum manuscriptorum orientalium bibliotheca Bodleiana** (Oxford: Nicoll, Pusey, 1835), part II.

14. p. 454.n. 141. to his edition of Gibbon.

15. Pococke trans., p.114; Arabic text, p.181.

16. Ed. Flügel (Leipzig, 1871), p.139, 1, 3.

و واگذار شد و در بسیاری جاها، مدرسه مسجد، صورت ظاهری یک دانشگاه را به خود گرفت. کتاب‌ها پیشکش می‌شدند و بسیاری از دانشمندان کتابخانه خود را برای مسجد شهر به ارث می‌گذاشتند تا هم از نگهداری آن مطمئن شوند و هم آنها را در دسترس دانشمندانی قرار دهند که به آن جا رفت و آمد داشتند. دانشگاه‌های بزرگ قرطبه (Cordova) و طلیطله (Toledo) که مسیحیان و مسلمانان از سراسر جهان در آن جمع می‌شدند و الازهر مشهور قاهره که تقریباً پس از یک هزار سال هنوز مشهورترین مرکز آموزشی جهان اسلام است، این چنین رشد کردند. مدرسه‌ها یا دانشگاه‌های مذهبی بعدها ظهور کردند. یکی از قدیمی‌ترین و احتمالاً نافذترین آنها نظامیه بغداد بود که توسط نظام الملک وزیر در ۴۵۷ هـ. ق / ۱۰۶۵ م. تأسیس شد. این نهادها برای مقاصد خاص آموزشی تأسیس و وقف می‌شدند. در کل، دوره‌های تحصیلی آنها به موضوعات دینی که مطالعات تاریخی و فلسفی مورد نیاز برای تفاسیر قرآنی و تشریح قانون شرع نیز به آنها افزوده می‌شد، محدود می‌شد. طب، ظاهراً تنها علم غیردینی تحت شمول آنها بوده است. این مدارس دارای کتابخانه‌های خاص خود بودند که آثار مورد نیاز محصلین و اساتید را در بر داشتند.

اما نهادهای دیگر از نوع غیردینی نیز وجود داشت. اولین آنها بیت الحکمه بود که توسط مأمون، خلیفه عباسی، در بغداد در قرن ۹ م. تأسیس شد. مأمون یکی از نمایندگان تند حکمت معتزله بود. معتزله یک نظام فکری بسیار خردگرا بود که تا مدت‌ها پس از دست دادن قدرت و زوالش، تأثیری دیرپا بر حکمت نظری اسلامی باقی گذاشت. از آن تنها به عنوان یکی از بدعت‌های بزرگ یاد می‌شود. با تأکید زیادی که معتزلیان بر اهمیت خرد بشری به مثابه ابزار نایل آمدن به حقیقت داشتند، طبیعی است که مجذوب محصولات تفکر عقلانی اقوام گذشته شده باشند. از این رو آنان محصلان مشتاق فلسفه و علوم یونانی و احتمالاً اولین خوانندگان آثار بزرگ ترجمه شده تحت حمایت مأمون و پسرش واثق بودند. بعد خواهیم دید که چگونه مأمون همانند پدرش هارون الرشید از هیچ تلاش و هزینه‌ای در گردآوری و ترجمه آثار علمی و فلسفی یونان، ایران و هند مضایقه نکرد. آنها همچنین به دیگر اشکال ادبیات، شعر، داستان و دسته‌ای از آثار معروف به ادب که در کشورهای عرب زبان بی‌نهایت رایج بود نیز علاقه مند بودند. همگی این آثار جای خود را در کتابخانه‌های این خلفای روشنفکر باز کردند. این از افتخارات ماندگار آنان است که راضی نشدند مجموعه‌های شگفت‌انگیز خود را به استفاده شخصی خویش محدود سازند، بلکه آنها را به

صلاح الدین به منزله پیروزی تسنن در مصر بود و از این رو پس از وی به جای مطالعات اساساً متنوع و آزاداندیشانه دانشگاه فاطمی، مدارس دینی متعددی ظهور کردند که تقریباً به صورت انحصاری به مسائل تفسیر قرآن، الهیات و قانون شرع اختصاص یافته بودند. به راحتی می‌توان چهره برخی شاگردان ناراضی دانشگاه قدیمی فاطمی را مجسم کرد که علایق محدود مدارس جدید را با دیده نگران نظاره می‌کرده و می‌گفته‌اند: «اهل سنت همیشه چنین بوده‌اند. اینان به علم واقعی و واقعی نمی‌نهند. امروز، صلاح الدین، فرمانده آنان مدرسه ما را بست و کتاب‌هایمان را پراکنده ساخت و دیروز، فرمانده عمر دانشگاه و کتاب‌های باستانی را از بین برد.»

پس می‌توان تصور کرد که این داستان به صورت پنهانی در مصر رواج یافته است؛ یعنی جایی که عبداللطیف با علاقه‌اش به آثار باستان و ابن قفطی با ذوق و شوقش نسبت به فلسفه و فلاسفه و ترجمه از زبان یونانی، آن را گلچین کرده و به عنوان توجیه از دست رفتن کتبی که تنها نام آنها باقی مانده بود، پذیرفتند. شواهد خوبی دال بر این وجود دارد که دانشمندان برجسته عرب از این که پیکره کامل متون یونانی به دست آنها نرسیده، آگاه بوده‌اند.

فرضیه فوق صراحتاً یک تعبیر تخیلی است، چرا که شواهد دقیقی برای اثباتش وجود ندارد و صرفاً به عنوان توجیه احتمالی منشأ داستانی غریب که بحثی بی‌انتها را برانگیخته عرضه می‌شود.

#### کتابخانه‌های اولیه اسلام

در مرور تاریخ موزه و کتابخانه اسکندریه، شباهت زیاد اهداف و فعالیت‌های این نهاد با اهداف و فعالیت‌های دانشگاه‌ها و کتابخانه‌های بزرگ اسلامی، توجه نویسنده را به خود جلب کرد. بخش اعظم آموزش عالی مسلمانان همیشه در مساجد و مدرسه‌ها صورت می‌گرفته است. در ایام آغازین اسلام این آموزش کاملاً غیررسمی صورت می‌گرفت. مسجد، محل طبیعی ملاقات مؤمنان و یک مرکز دینی و اجتماعی بود. پیش از آن که مستمعین مشتاق برای گوش سپردن به بازگویی کلام پیامبر یا شرح سیره وی از زبان صحابه‌اش پس از نماز گرد آنها جمع شوند، وی وفات یافته بود. این صحابه در نهایت به اولین معلمان اسلام مبدل شدند، و مساجد به کلاس‌های درس آنان تبدیل شد. فعالیت معلمان یعنی خطابه و پاسخگویی به سئوالات در مساجد، تا حال حاضر تداوم یافته است. کرسی‌های استادی در گروه‌های مختلف علوم اسلامی تشکیل



و مأمون کتابخانه‌های خود را «خزانة الحکمه» نامیدند. یکی از آنها علی بن یحیی ابن منجم بود که پدرش از منجمین مأمون بود که مأمون وی را مسلمان و البته پیرو فرقه معتزله کرد. این پسر که خواننده‌ای قابل، مترجم و حامی مترجمان بود، کتابخانه‌ای غیر عادی در اقامتگاه خود دایر کرد و علما را به استفاده از آن فراخواند. یکی از این علما، ابو معشر، منجم معروف خراسان بود که در راه زیارت مکه برای استفاده از کتابخانه ابن منجم توقف کرد. وی آن چنان مجذوب گنجینه ابن منجم شد که اتمام زیارتش را به کلی فراموش کرد. تمایلات رافضی وی را به این واقعه باز می‌گردانند.<sup>۲۱</sup>

کتابخانه خود ابن منجم همچون ذوق ادبی وی و توانایش در گردآوری آثار برجسته آن چنان مشهور است که فتح بن خاقان، یکی از درباریان کتابدوست، او را متصدی گردآوری کتابخانه‌ای برای خود نمود که آن کتابخانه را نیز «خزانة الحکمه» خوانده‌اند.<sup>۲۲</sup>

\*

در مصر خلفای بدعت‌گذار معروف به فاطمیان، از ۹۰۹ تا ۱۱۷۱ م. حکمرانی کردند. آنها حامیان فرقه شیعه اسماعیلی بودند. هواداران این فرقه از خلفای راشدین بیزاری می‌جستند و معتقد بودند که آنان با ناجوانمردی، علی (ع) خلیفه چهارم و همسر فاطمه (س) دختر پیامبر (ص) که اولادش را تنها جانشینان برحق پیامبر می‌دانستند را از میدان به در کرده‌اند. فاطمیان خود را از ذریه یکی از پسران این وصلت [فاطمه (س) و علی (ع)] می‌دانستند. در این جا به زحمت می‌توان به بحث درباره اصول این فرقه پرداخت. اعتقاد به امامت به عنوان رهبری معنوی و

قلب دانشگاه یا بیت الحکمه که توسط مأمون تأسیس شد، مبدل ساختند. در آن جا مترجمان و دانشمندان از هر نوع گردهم آمدند که نه تنها از کتاب‌های آن جا برای مطالعات شخصی خویش بهره می‌بردند، بلکه جهت مباحثه و پژوهش تجربی با یکدیگر دیدار می‌کردند. یک ویژگی بسیار مهم بیت الحکمه، رصدخانه نجومی آن بود که «جداول تصحیح شده نجومی» در آن جا تهیه شدند. هیچ یک از علوم که تا آن زمان شناخته شده بود، نادیده گرفته نشد.

دانشگاه دیگری که نام بیت الحکمه یا دارالعلم را در برداشت، در ۳۸۱ یا ۳۸۲ هـ. ق/ ۹۹۳-۴ م. توسط سابور ابن اردشیر وزیر تأسیس شد. از قرار معلوم فعالیت‌هایش بیش تر ادبی و فلسفی بوده است تا علمی. بیش تر ادبا و شعرای بزرگ روزگار، طی فرصتی در صدد بهره گرفتن از میهمان‌نوازی و مباحثات مهیج آن برآمدند. شاعر و شکاک معروف، ابوالعلاء معری از خانه‌اش در سوریه راهی سفر شد تا مدتی عضو این دانشگاه شود. وی تا مدت‌ها پس از این دوره، در اشعار و آثار خود از آرزوی خویش برای مشارکت در انجمن‌های برجسته این دانشگاه سخن گفته است. در یکی از اشعارش بیتی دیده می‌شود که معنی آن چنین است: «و در دارسابور زن آوازخوان بشاشی با صدایی به خوش‌الحانی آرای کبوت، رجان تازه‌ای به غروب ما بخشید». ۱۷ کتابخانه‌ای زیبا و فوق‌العاده، بخشی از بنای اصلی را تشکیل می‌داد که کتاب‌های زیبا و نایابی را در برداشت که بعدها غارت شدند. یا قوت به آن به عنوان «دارالکتب القدیمه» اشاره کرده است.<sup>۱۸</sup> شواهد چندی وجود دارد دال بر این که شاعر شیعه، شریف رضی نیز دانشگاه مشابهی در بغداد به تقلید از دانشگاه سابور بنا نهاده است. شریف رضی (۳۵۹-۴۰۷ هـ. ق/ ۹۷۰-۱۰۱۶ م.). هم عصر سابور بن اردشیر و ستایشگر وی بود.<sup>۱۹</sup>

با این حال، بغداد تنها شهری نبود که چنین دانشگاه‌هایی در آن تأسیس شد. درباره فقیه، شاعر و عالم موصل، جعفر بن محمد بن حمدان موصلی (متوفی ۳۲۳ هـ. ق) می‌خوانیم که وی صاحب دارالعلمی بوده که در آن کتابخانه‌ای مشتمل بر آثار بسیار متنوع قرار داشته است. وی در آن جا تسهیلاتی برای اهل مطالعه فراهم ساخت از جمله کاغذ رایگان برای فقرا. وی سخنرانی‌هایی در باب شرع، تاریخ ادبی و شعر برای همه آنان که مایل به شنیدن بودند ایراد می‌کرد. از این رو به نظر می‌رسد که دانشگاه وی نیز همچون دانشگاه سابور به مسائل ادبی اختصاص یافته بوده است.<sup>۲۰</sup>

دو مرد عالم و فرهیخته دیگر احتمالاً به تقلید از هارون الرشید

17. Sakt al-Zand (سقط الزند), II, 51, 1.12, Quoted by Ibn Khallikän. *Biographical Dictionary*, trans. De Slane (Paris, 1843), I.555.

18. *Biographical Dictionary* ("Gibb Series", Vol.VI), p.358; *Geographical Dictionary*, ed. Wüstenfeld. I.799.

19. See *Letters of Abü'l-'Alä*, ed. Margoliouth (Oxford, 1898); prefaced Biog., pp.xxiiiif.

که این اثر به مقدمه دیوان شریف رضی (بیروت، ۱۳۰۷ هـ. ق) اشاره می‌کند.

20. Yäküt, *Biof. Dict.*, II, 420.

21. *Ibid.*, V, 467; see also *Fihrist*, p.143, and Ibn abi Usab'ä, 'Uyun al-ahba' (عیون الانباء ابن ابی اصیبه) ed. Müller (1884), I.205.

22. Yäküt, *op.cit.*; *Fihrist*, p.143; Ibn Khallikän, *op.cit.*, II., II, 312.

شباهت‌های کتابخانه‌های اولیه اسلامی با کتابخانه اسکندریه این شمای محدود از این دانشگاه‌ها که ارائه شد، شباهت‌های بسیار آنها را با موزه و کتابخانه بطالسه یونان باستان در اسکندریه و با دخترش سراپیوم نشان می‌دهد. این شباهت‌ها به سختی می‌تواند تصادفی باشد. شباهت اول، تعالی بخشیدن به فلسفه، علم و ادبیات بود که نه تنها به موضوعات دینی محدود نمی‌شد بلکه یقیناً چنان وسعتی داشت که تا حد قابل توجهی با فعالیت‌های آموزشی مدارس دینی و مساجد در تقابل بود. شباهت دیگر، حمایت سلطنتی از ادبا و علما از طریق تدارک مسکن، رفاه و آسایش برای آنان بود؛ به گونه‌ای که می‌توانستند خود را وقف مطالعه و کار خلاق کنند. در تمامی این دانشگاه‌های اسلامی نیز همانند موزه اسکندریه، توجهی نشاط‌انگیز به تبادل افکار از طریق مجالس بحث و خطابه و مناظره و دیگر جلسات رقابتی وجود داشت. کتابخانه همیشه بخشی لاینفک از مؤسسه بود. کتابخانه صرفاً مخزن کتاب و محل مطالعه نبود، بلکه به تمام معنا کتابخانه‌ای کارآمد بود. به ویژه در دانشگاه مأمون کار ترجمه در درجه اول اهمیت قرار داشت. این کار در مقیاس کوچک تر احتمالاً در قاهره نیز صورت می‌گرفته است. در هر صورت از هیچ تلاشی برای دسترسی پذیر کردن کتاب‌ها تا سرحد ممکن مضایقه نمی‌شد. کتاب‌ها در وضع خوبی نگهداری می‌شدند. نسخه‌ها تکثیر می‌شدند. در سال ۴۳۵ هـ. ق / ۴۴-۱۰۴۳ م. فهرستی برای کتابخانه سلطنتی قاهره تهیه شد.<sup>۲۵</sup> همچنین برای آنان که مایل بودند از روی کتاب‌ها برای خود نسخه برداری کنند، همه نوع تسهیلاتی فراهم می‌شد. کم نیستند نویسندگانی که به مواد گردآمده در این کتابخانه‌های متعدد اشاره کرده‌اند. به عنوان مثال، ابن‌الدیم، نویسنده کتابشناس در الفهرست،<sup>۲۶</sup> بارها به اقلامی اشاره می‌کند که در کتابخانه مأمون به آنها رجوع کرده است؛ به طوری که یکی از دانشمندان گفته است الفهرست، فهرست کتابخانه مأمون است. البته این نظریه به علل مختلف قابل حمایت نیست.

یک شباهت بسیار نزدیک دیگر میان کتابخانه‌های اسلامی و کتابخانه اسکندریه نیز شایسته ذکر است. ما اسامی دانشمندان

23. Makrizi, *Khītat* (خطوط مقریزی) ed. Bulak (1270 A.H.), II, 5f.; Ibn Khallikān, *op.cit.*, IV, 359ff.; Arabic text (Cairo 1312 A.H.) II, 334.

24. Makrizi, *op.cit.*, I, 408, 409, 445, 458f.

25. Ibn al-kifti, *op.cit.*, p.440.

این‌که آیا این اشاره به کتابخانه دارالعلم است یا به مجموعه شخصی خلفای فاطمی دقیقاً مشخص نیست.

۲۶. در قرن چهارم هجری نوشته شده است.

دنیوی اسلام و اعتقاد به توده‌ای از تفاسیر رمزی قرآن به همراه طبع باطنی از جمله اصول اصلی آنان است. آنها همچنین دارای پیکره روایات خاص خود هستند که از تسنن متمایز است. آنها از لحاظ کلامی تا حد زیادی معتزلی هستند. فاطمیان همانند بزرگان معتزله، هرچند با قطعیت کمتر، تأکید زیادی بر خرد داشتند. خلفای متعددی از این سلسله خود را وقف علم کردند. آنان ظاهرآ از ابتدای حکومتشان در قاهره به برگزاری گردهمایی‌های غیررسمی با علما به منظور مباحثات دینی و موضوعات دیگر عادت داشتند. وزیرالعزیز که یک یهودی مسلمان شده به نام یعقوب ابن کلس بود از شیوه سرور خود پیروی کرد و علما و شعرا و ناطقان را جذب دربار خود نمود. مجلس وی سیمای یک دانشگاه شبیه دانشگاه‌های سابور و مأمون در بغداد را به خود گرفته بود. وی برای دست پرورده‌های خویش زندگی مرفه و حتی بعضاً همراه با تجمل فراهم می‌کرد و به آنها اجازه می‌داد از کتابخانه اش استفاده کنند. کتابخانه وی احتمالاً تا حد زیادی متشکل از آثار همین ملتزمین متعدد وی بوده است. در آن جا شرح جلسات هفتگی این مجلس نگهداری می‌شد. مجلسی که در آن شعرا آخرین سرورده‌های خود را به افتخارش از بر می‌خواندند؛ پزشکان درباره موضوعات گوناگونی که آموخته بودند مناظره می‌کردند؛ و اهل بلاغت برای ایراد هنرمندانه‌ترین و تأثیرگذارترین نطق‌ها رقابت می‌کردند. سپس یعقوب بنا بر شایستگی‌هایشان به آنان پاداش می‌داد.<sup>۲۳</sup>

در دوران الحاکم، ششمین خلیفه فاطمی - مردی عجیب که عشق وافر به علم و جنون تعصب در او درهم آمیخته بود - مجالس اسلاف وی، در دانشگاهی تجلی یافت که همچون دانشگاه مأمون گاه بیت الحکمه و گاه دارالعلم نامیده می‌شود. این مؤسسه که در سال ۳۹۵ هـ. ق / ۱۰۰۵ م. تأسیس شد به زودی به مرکز تبلیغ فرقه اسماعیلیه و مدرسه علم و ادبیات مبدل شد. خلیفه مقدار زیادی از کتب با ارزش مجموعه‌های سلطنتی را به کتابخانه این دانشگاه انتقال داد. این کتابخانه نه تنها به روی محصلین دانشگاه بلکه به روی عموم مردم نیز گشوده بود. نوشت افزار رایگان برای همه فراهم بود و حتی مسکن، غذا و مواجب نیز برای آنان که مایل بودند مدتی جهت مطالعه در دانشگاه اقامت داشته باشند، مهیا بود. این دانشگاه نیز همانند بیت الحکمه بغداد، پیشرفت علم و انواع گوناگون تولیدات ادبی را مورد تشویق و حمایت قرار می‌داد.<sup>۲۴</sup>





علمی بوده و ۵۴۱۲۰ جلد کتاب گردآوری کرده و آنها را تحت مراقبت مردی به نام زمیره (Zamīrah) قرار داده است که فلوجل (Flügel) معتقد است احتمالاً وی همان دمتریوس یا فالرتوس (Demetrius یا Phalereus) است. ۲۵ نویسنده‌گان دیگر از جمله ابن قفطی از این اطلاعات بهره برده‌اند. این حقیقت که تاریخ نویسان عرب نیاز به توجیه علل ناپدید شدن کتابخانه باستانی اسکندریه را حس می‌کرده‌اند، نشان می‌دهد که آنان به طور کامل به اهمیت آن واقف بوده‌اند. آیا می‌توان پذیرفت که در کنار آثار متعدد یونانی که به عربی ترجمه شدند، موادی از این دانشگاه و کتابخانه مشهور وجود داشته که موجبات حفظ علوم یونانی و اشاعه آنها را در شرق تا این حد فراهم کرده است؟ تاریخ ناشناخته اسحاق راهب، احتمالاً اطلاعاتی بیش از آن مقداری که در الفهرست نقل شده در بر داشته است.

چه چیز می‌توانسته طبیعی‌تر از آن باشد که آنانی که خود را آن چنان وقف فلسفه و علوم یونان نمودند که از هیچ رنج و بهایی برای گردآوری و دسترس پذیر ساختن آثار باستانی برای جهان عرب زبان مضایقه نکردند، آگاهانه در صدد بوده باشند مؤسسات خود را بر الگوی کتابخانه و دانشگاه کهن تر اسکندریه بنا کنند؟ می‌دانیم که مأمون به لطف حمایت مشتاقانه خویش مدرسه جندیشاپور را که از زمان بنیانگذارش خسرو انوشیروان ساسانی وقف مطالعات یونانی شده بود، ماندگار کرد. بغداد نیز همچون شهر کافر نشین حران (Harran) از سلسله‌ای از علمای قابل

برجسته متعددی را در دست داریم که در زمان‌های مختلف به عنوان کتابداران مؤسسه بظلمیوس خدمت کرده‌اند و می‌بینیم که کتاب دوستان مسلمان نیز مردان صاحب فضیلت را به عنوان کتابخانه‌های خود برمی‌گزیدند. بسیاری از فعالیت‌های درخشان کتابخانه‌های عربی احتمالاً به خاطر ارزشمندی مردانی است که از کتابدار بودن خود خشنود بودند. این که مردان برجسته حوزه‌های مختلف علوم، کتابدار بودن را ارزشمند می‌دانستند، حاکی از سخاوت حامیان و اهمیت واقعی کاری است که در این کتابخانه‌ها صورت می‌گرفته است. الفهرست به سه کتابدار اشاره کرده که همزمان در اولین بیت الحکمه بغداد خدمت می‌کرده‌اند. ۲۷ هر سه از مؤلفین مشهور و مترجمین آثار یونانی و ایرانی هستند. یکی از آنان، سهل بن هارون است که به خاطر فعالیت‌های سیاسی و ادبیش معروف است. اطلاعات خوبی درباره رئیس دانشگاه سابور، مردی با نام شریف المرتضی که در محافل شیعه صاحب نفوذ بود و نیز درباره دو کتابدار که نویسنده نیز بوده‌اند در دست است. ۲۸ این دو کتابدار هر دو از طرف‌های مکاتبه ابوالعلاء معری بوده‌اند که نامه‌هایی از این شاعر جذاب سوریه به آنها در مجموعه نامه‌های جذاب و ملیح وی باقی مانده است. ۲۹ قاضی عبدالعزیز، عضو خانواده برجسته نعمان که به عنوان سلسله‌ای از قضات خبره در خدمت خلفای فاطمی بودند، به ریاست دارالعلم منصوب شد و کتابخانه‌ای بزرگ برای آن برپا کرد. ۳۰ جدوی نیز که قاضی و محرم راز چهار خلیفه اول این سلسله و نویسنده‌ای با تألیفات بسیار در حوزه مسائل کلامی و حقوقی بود، در روزهای آغازین، خود را وقف گردآوری، نگهداری و استنساخ کتاب برای خاندان سلطنتی کرده بود. ۳۱ شایستگی (متوفی ۳۹۰ق/۱۰۰۰م.)، نویسنده کتاب الدیارات به عنوان کتابدار و قاری خلیفه‌العزیز خدمت می‌کرد. ۳۲ وزیر، ابوقاسم علی بن احمد (متوفی ۴۳۵ق/۱۰۴۴م.) رئیس کتابخانه سلطنتی و یا کتابخانه دارالعلم بود که سرپرستی بلا فصل آن را به قاضی ابوعبدالله و یک وراق سپرد. و جوه فنی اعمال این کتابخانه‌ها همچون شیوه‌های قفسه بندی، طبقه بندی و فهرست نویسی کتب نیز احتمالاً در نهایت از عملکرد کتابخانه‌های یونانی در مصر اقتباس شده است.

اگر این شباهت‌ها با موزه و کتابخانه آن در اسکندریه تصادفی نیستند - و یقیناً به نظر نمی‌رسد که بتوانند تصادفی باشند - توجیه آنها چگونه است؟ ما در هیچ یک از آثار عربی هیچ اشاره‌ای به تلاشی آگاهانه برای تقلید از مؤسسه یونان باستان نمی‌بینیم؛ اما به طور قطع دانشمندان مسلمان حداقل چیزهایی درباره آن می‌دانسته‌اند. الفهرست ۳۴ به نقل از تاریخ شخصی به نام اسحاق راهب ذکر می‌کند که بظلمیوس فیلادلفوس در جستجوی کتب

27. pp.120, 125, 305; Ibn Khallikān, tran. De Slane, I, 509f.

28. Letters of Abū'l-'Alā, Letter XVI. and Sakt al-Zand, II, 100, 101, 112; also Letter XIX; Yākut, Biog. Dict., VI, 358ff.

29. op.cit.

30. R. Gottheil, "A Distinguished Family of Fatimid Cadis in the Tenth Century", JAOS, 1907, pp.235f.

31. Asaf A. A. Fyze, "Qādī an-Nu'mān," JRAS, January 1934. p.9.

32. Ibn Khallikān, trans., De Slane, II,262.

33. Ibn al-Kifti, op.cit., p.440.

34. pp.239f.

جرجی زیدان، نویسنده معاصر عرب که از صحت و اعتبار شرح ارائه شده توسط ابن قفطی و ابوالفرج دفاع می‌کند، معتقد است که این داستان از تاریخ اسحاق راهب برگرفته شده است. نگاه کنید به کتاب وی با نام تاریخ تمدن اسلام (قاهره، ۱۹۰۴)، ج ۳، ص ۴۰-۴۶، خلاصه انگلیسی این اثر توسط Joseph تهیه شده است. نگاه کنید به:

Isya.Joseph, "Bar Hebraeus and the Alexandrian Library," AJSL, XXVII, 335-38.

۳۵. نگاه کنید به صفحه ۲۴۰ در ویرایش وی از الفهرست.

بوده باشد؛ چرا که وی دوست صمیمی خلیفه مرتجع، متوکل بود که اصول معتزله را سرکوب کرد و تسنن را از نو به عنوان دین دولتی برقرار نمود. به هر صورت، فتح مردی به غایت هوادار علم و ادبیات اصیل بود. اختلافات مذهبی اگر هم اهمیت رسمی زیادی برای وی داشته اند، به نظر نمی رسد که او را از دوستی با ابن منجم باز داشته باشند. هر چند احتمالاً ابن منجم نیز دین پدری خود [معتزله] را رها کرده بود، چرا که او نیز تحت حمایت متوکل بود. با این حال، احتمالاً این دو شخصیت کتاب دوست هردو جزء گروهی بوده اند که میان پیروی آنان از تسنن و عشقشان به ادبیات، موسیقی، علوم یونانی و پیاله می تناقضی وجود نداشته است. بعید است که آنان در استفاده از این نام به خاطر تداعی های معتزلیش به خود تردید راه داده باشند. شاید نامی ظریف تر و مناسب تر از واژه های رایج، برای کتابخانه مورد نظر بوده است. از طرف دیگر مواردی که به کتابخانه فتح به عنوان «خزانة الحکمه» اشاره شد، نقل قول هایی هستند از ابن منجم. وی در قالب متکلم وحده و از منظر گردآورنده اصلی کتابخانه مورد نظر سلطنتی سخن گفته است و ممکن است سهواً کلماتی را به کار برده باشد که هنگام سخن گفتن از کتابخانه خود از آنها استفاده می کرده است.

در خصوص گرایش های مذهبی موصلی همه آنچه که می توان گفت این است که وی و کمیلی از مکتب شافعی و از این روی یک مسلمان سنی بوده است.<sup>۳۷</sup> در عین حال وی شاعری با اشعار متنوع و نویسنده آثار موسوم به ادب و آثار حقوقی بود. خزانة العلم وی در زمان حیاتش از ۲۴۰ تا ۳۲۳ هـ. ق، مابین دانشگاه های مأمون و سابور قرار می گیرد؛ یعنی در دورانی که توجه به ادبیات و علوم یونانی بسیار شایع بود. حائز اهمیت است که یا قوت از وی به عنوان دانشمند «علوم قدیمه» سخن گفته است. سابور بن اردشیر احتمالاً تمایلات شیعی داشته، چرا که وی ایرانی و وزیر امیری بود که لااقل اسماً از اصول تشیع حمایت می کرد و متصدیان دانشگاه وی ظاهراً همیشه از رهبران شیعه بوده اند که شریف المرتضی یکی از آنان بود.

این حقیقت که این اسامی تنها برای کتابخانه ها و دانشگاه هایی استفاده می شده که بانیان و حامیان آنها دارای تمایلات قوی

36. Ibn abi Usaibi'a, op.cit.; Ibn Haukal (ابن حوقل), *via et regna: Descriptio ditionis Moslemicae*, ed. De Goeje as vol.II of *Bibliotheca geographorum Arabicum* (1873), p.135, I.140.

دخیل بودن و سهم بودن سنت یونانی در «بیت الحکمه» توسط پدرسن تصدیق شده است. نگاه کنید به مقاله مسجد در دائرةالمعارف اسلام: art. "Masjid", *Encyc. of Islam*, III, 353.

37. *Fihrist*, p.149; *Yäküt, Biog. Dict.*, II.419.

یونانی برخوردار شد که به ترجمه آثار از زبان های باستانی به عربی کمک نمودند. مسیحیان اهل سوره که مدت های مدید با مصر در ارتباط بودند نیز در انتقال علوم یونان نقش واسطه را ایفا نمودند. ممکن است روایاتی درباره موزه و سرایوم از طریق این مجاری به دست مسلمانان رسیده باشد. به احتمال زیاد فاطمیان در قاهره به یادگارها و احتمالاً به اسناد واقعی مدرسه نزدیک اسکندریه دسترسی داشته اند. شباهت های میان این مدرسه و دارالعلمی که الحاکم تأسیس کرد، بسیار زیاد است. اما این احتمال نیز مطرح است که روایاتی درباره موزه از طریق آثار و تألیفات معتزله در حوزه کلام شیعه و استفاده از ترجمه های صورت گرفته در بغداد به دست مسلمان رسیده باشد. استفاده از نام بیت الحکمه یا نام جایگزین آن، دارالعلم که تقریباً هم معنی هستند، حاکی از روابط میان دانشگاه های بغداد و قاهره است. آیا این اسامی (دارالعلم و بیت الحکمه) مشابه کلمه یونانی  $\mu\upsilon\sigma\epsilon\tau\omicron\nu$  به معنی جایگاه الهگان هنر و دانش (Muses) یا محل اختصاص یافته به الهگان هنر و دانش نیستند؟ هر چند حتی برای شخصی چون مأمون که عاشق همه چیزهای یونانی بود، اشاره اسطوره شناختی موجود در عنوان «الهگان هنر و دانش» با طبع اسلامی مغایرت داشته است، اما وی می توانسته به خوبی از این ایده استفاده کرده باشد که الهگان هنر و دانش دارای شخصیت شده اند (Personified) و از این رو معادل های عربی علم یا حکمت را برای آنها برگزیده است. استفاده از این واژه ها درخور توجه بیش تر است؛ چرا که به نظر می رسد این اسامی فقط به دانشگاه ها و کتابخانه هایی اطلاق شده اند که به علوم غیرروحانی اختصاص یافته بودند؛ از جمله دو دانشگاه مأمون و سابور در بغداد و دانشگاه فاطمیان در قاهره.

گفتنی است که ابن ابی اصیبه از مدرسه ای متعلق به پیش از اسلام در اسکندریه به عنوان یک دارالعلم سخن گفته که احتمالاً بنیانی مسیحی داشته است. یوحنا یحوی در همین مدرسه نحو، فلسفه و منطق مطالعه می کرد. مهم تر از همه اشاره ابن حوقل به آتن (Athens) به عنوان «دارالحکمه الیونانیین» است.<sup>۳۶</sup> کتابخانه هارون الرشید و گاه کتابخانه مأمون را *خزانة الحکمه* خوانده اند. آن چنان که دیدیم از این عنوان برای مجموعه های شخصی مثل مجموعه جعفر در موصل و مجموعه های ابن منجم و فتح بن خاقان در بغداد نیز استفاده شده است. ابن منجم، که پدرش به وساطت خلیفه وقت به اسلام معتزلی گروید، خود را وقف نجوم، طب و دیگر علوم یونانی کرده بود. وی حامی مترجمین بود. منبع اسمی که وی برای کتابخانه خود برگزید، مشخص است. وی کتاب هایی را برای کتابخانه فتح بن خاقان گردآوری کرد. فتح نمی توانسته معتزلی



است. در این کاخ کتاب‌های باستانی بسیار زیادی وجود داشته است که برخی از آنان بسیار فرسوده بوده و برخی دیگر وضع خوبی داشته‌اند.<sup>۳۹</sup>

### نقش هرانیان در انتقال علوم یونانی به اسلام

در قلب امپراتوری اسلام دو مرکز بزرگ علوم یونانی قرار داشت که از حیث انتقال فرهنگ باستانی به اعراب بی‌اندازه اهمیت داشتند. شهر حرّان از زمان اسکندر تحت نفوذ یونان قرار گرفت. ساکنانش هرگز مسیحیت را نپذیرفتند و آخرین پایگاه کفر باقی ماندند. آن‌جا پناهگاه افراد زیادی بود که به سنت‌های هلنی چسبیده بودند. حرّانی‌ها به مواعظ اسلام نیز تن ندادند. علوم بابل به ویژه نجوم در آمیخته با مطالعات یونانی در حرّان پابرجا باقی ماند و در دوران اولین عباسیان به دست فاتحان رسید؛ چرا که این شهر تا مدت‌ها سلسله‌ای از دانشمندان برجسته را برای بغداد فراهم کرد. مشهورترین اسامی در میان این دانشمندان، نام ثابت بن قره (متوفی ۹۰۱ م.) و خویشاوندان متعددی است. نظری اجمالی به مجموعه سرگذشتنامه‌هایی که توسط چولسون (Chwolson) در مطالعات گرانقدرش درباره حرّانیان گردآوری شده‌اند، بخشی از فعالیت‌های این مشرکان همه فن حریف را که در خدمت اولین خلفای بغداد بودند، برای شخص روشن می‌کند.<sup>۴۰</sup> ترجمه‌های حرّانیان از آثار فلسفی، اخلاقی، سیاسی، تاریخی، طبی، ریاضیاتی و نجومی به همراه برخی از ارزشمندترین دارائی‌های آنان به کتابخانه‌های مسلمین غنا بخشید.

شاید عجیب به نظر آید که کفر این‌گونه آزادانه در قلب اسلام باقی ماند. نویسندگان عرب بارها به مردم حرّان به عنوان «صابین» (الصابئه) اشاره کرده‌اند. در نتیجه دانشمندان تلاش نموده‌اند میان صابین کافر و ماندائی‌ها (Mandaeans) یا صابین واقعی که ساکن مرداب‌های بین بصره و وسط هستند، تمایز قائل شوند. چولسون معتقد بود که کلید آمیختگی این دو گروه به ظاهر از هم جدا، در یکی از داستان‌های الفهرست یافت می‌شود. این داستان که منشأ آن به یک نویسنده مسیحی تقریباً هم‌عصر عباسیان برمی‌گردد، به ما می‌گوید که چگونه ساکنان حرّان با این ادعا که جزء صابین هستند، خود را از اذیت و آزار مأمون دور نگاه می‌داشتند. آنان آگاه بوده‌اند که صابنه نام یکی از

نسبت به علوم و متون غیر دینی به ویژه مطالعات یونانی بوده‌اند، به نظر می‌رسد به طور قطع حکایت از تداوم سنت موزه اسکندریه دارد. کتابخانه‌های نقاط دیگر با واژه فارسی کتابخانه یا معادل عربی آن مکتبه یا خزانه‌الکتب و یا بیت / دارالکتب مورد اشاره قرار می‌گیرند.

پس به نظر می‌رسد که مسلمانان چه مسئول ویرانی کتابخانه اسکندریه بوده باشند و چه نبوده باشند، برخی از آنها متأثر از آن بوده‌اند؛ چرا که آن را الگوی خزانه‌الحکمه‌ها و بیت‌الحکمه‌های خود قرار دادند. این کتابخانه‌های بزرگ عربی نیز به نوبه خود تأثیری عظیم بر دیگر کتابخانه‌های سرزمین‌های اسلامی به جا نهادند. شیوه‌ها همچنان تداوم یافت، اما مهم‌تر از آن سنت کتابخانه‌ها به مثابه مراکز علمی و ادبی پویا و کارآمد و به کارگیری مردان صاحب‌لیاقت به عنوان کتابدار است.

بنابر گفته‌های فوق، آیا فرضیه قدیمی‌تر مبنی بر این که داستان ویرانی کتابخانه اسکندریه، به عنوان یک اعتراض علیه بستن دارالعلم قاهره شایع شده، حداقل محتمل نیست؟ تاریخ سنت اسلامی حاوی نمونه‌های بی‌شماری از ابداع حکایات و وقایعی است که جهت تصدیق برخی اعمال متأخرتر و یا اعتراض به خسارات فرضی، گذشته را به تصویر کشیده‌اند.

کتاب‌ها و علوم یونانی از طریق مجاری متعدد به دست اعراب رسید. راهی وجود ندارد که بتوان فهمید آنها تا چه اندازه درباره کتابخانه‌های یونانی غیر از کتابخانه‌های اسکندریه شنیده یا خوانده‌اند و یا این که این اطلاعات تا چه اندازه در تحریک آنان برای تشکیل مجموعه‌های کتاب نقش داشته است. یادگارهای معبد سوری (Syrian) الهگان هنر و دانش که توسط آنتیوخوس سوم (Antiochus III) در پایتخت وی تأسیس شد، کتابخانه پرگاموم (Pergamum) و مجموعه شاهنشاهی قسطنطنیه و جایگزین‌های آن شاید به خوبی به دست اعراب رسیده باشد. این کتابخانه‌ها دقیقاً در نقاطی واقع شده بودند که اولین کتاب دوستان مسلمان، بسیاری از کتاب‌های خود را درباره علوم باستانی و فلسفه از آن‌جا گردآوری کردند. روایتی وجود دارد حاکی از این که مأمون فرستاده‌ای نزد لئوی ارمنی (Leo the Armenian) فرستاد تا کتاب‌هایی را که برای کتابخانه خود نیاز داشت، به دست آورد.<sup>۳۸</sup> حتی گفته شده که وی کتاب‌ها را به عنوان یکی از شروط پیمانی که با این امپراتور منعقد کرده بود، درخواست نموده است. یقیناً آنان که نسخه‌های خطی یونانی را برای اولین خلفای عباسی گردآوری کردند، باید کتابخانه‌ها را دیده باشند. نویسنده الفهرست متعاقب شرح فعالیت‌های فرستادگان مأمون، توصیف کاخ شگفت‌انگیزی را واگویی می‌کند که مخبر وی آن را در فاصله سه روز از قسطنطنیه دیده

38. Fihrist, p.243; Hājji Khalifa, III, 95.

39. Fihrist, p.243. quoted by Ibn Abi Usaibi'a, op.cit., I,186.

40. Die Ssabier und der Ssabismus (st.Petersburg.1856), Buch I,kap.xii; See also Carra de Vaux, article "Al Sabi'a". Encyclopaedia of Islam; Brown, Literary History of Persia (Cambridge, 1929), I.302-6.

بود؛ چرا که بسیاری از خلفا دارای طبع قوی ایرانی بودند و کم نبودند وزرا و درباریانی که ایرانی الاصل بودند.

**الفهرست** از علایق فکری پادشاهان ساسانی سخن می گوید که نمونه شاخص آن فعالیت های اردشیر بابکان، پسرش شاپور و خسرو انوشیروان است که موجبات آوردن کتاب هایی درباره فلسفه و علوم باستانی را از هند، چین و بیزانس فراهم کردند.<sup>۴۴</sup> خسرو انوشیروان که براون (Browne) او را یکی از بهترین و بزرگ ترین پادشاهان ایرانی دانسته، از ۵۳۱ تا ۵۷۸ م. حکومت کرد. پذیرش هفت فیلسوف نوافلاطونی که از دیار خود رانده شده بودند از سوی وی و اصرارش بر این که آنان را از مسامحه و رهایی از تعرض مطمئن سازد، معروف است. تأمین امنیت این فلاسفه پس از بازگشت آنان به وطن خود، یکی از مفاد پیمانی بود که خسرو با بیزانسی ها منعقد کرد. براون بر تأثیر پایدار و مهم دیدار این فلاسفه یونانی از دربار ایران تأکید نموده و معتقد است که عرفان ایرانی که به اسلام راه یافت، رنگ و بوی تعالیم آنان را داراست.<sup>۴۵</sup> مطالعات خاص ایرانی به ویژه در حوزه علم حقوق و تاریخ پرورش یافت. تألیف وقایع نامه هایی که به منبئی برای شاهنامه فردوسی مبدل شدند از آن جمله است. به ادبیات هندی نیز توجه شد، قصه های بیدپای (Fables of Bidpai) و بازی شطرنج به ایران آورده شد.<sup>۴۶</sup> بسیاری از ساسانیان تساهل دینی قابل توجهی از خود نشان دادند. تاریخ نویسان سریانی ثبت می کنند که خسرو پرویز که از ۵۹۰ تا ۶۲۸ م. پادشاهی کرد، از اسقف اعظم روزگار خویش تقاضا کرد تا مفاد دین نسطوری را برایش ثبت کند و نیز گروهی از دانشمندان فرستاده شدند تا یک اعتراف نامه دینی برای وی تنظیم کنند.<sup>۴۷</sup>

توجه پادشاهان ایران به ایمن نگاه داشتن کتب علمی به خوبی روشن بوده و توسط نویسنده الفهرست در یک داستان باستانی که او آن را از ابو معشر منجم نقل کرده به تصویر کشیده شده است. پادشاهی به نام تهمورث که ۲۳۱ سال قبل از وقوع، از یک طوفان سهمناک آگاه می شود، در جستجوی مقاوم ترین مواد برمی آید تا

41. Fihrist, pp. 320f.; J. Pedersen, article: "the Sabians", A Volume of Oriental Studies Presented to E.G. Browne (Cambridge, 1922), pp.383ff.

۴۲. نگاه کنید به قسمت اول این مقاله در:

AJSL, vol:II, No.2 (January 1935), 117

43. Kitāb al-Tanbih, ed. De Goeje (Leyden, 1894), p.106

44. Fihrist, p.239.

45. op.cit. I, 166f.

46. G. Sarton, Introduction to the History of Science, I, 435f.

47. Histories of Rabban Hormizd the Persian and Rabban Bar 'Idta, ed. and trans. from Syrian by E. A. W. Budge (London, 1902), II. (trans.), Part I, 210-12; Syriac text. pp.141f.

فرقه هایی است که مسلمین نسبت به آنان به عنوان اهل کتاب تساهل روا می داشتند. اهل کتاب اشاره ای است به احترام پیامبر به ادیان صاحب کتاب آسمانی. حیلۀ آنان موفقیت آمیز بود. آنان نامی را به خود بستند که هیچ حقی نسبت به آن نداشتند و امتیاز تداوم بخشیدن به شیوه های کهن خویش را به دست آوردند. اخیراً پدرسِن (Pedersen) متقاعد شده که صابئه عنوان خاص هیچ فرقه بخصوصی نیست، بلکه نامی مشترک است برای فرقه های عرفانی متعدد و پراکنده. وی صابئه را مترادف حنیف تلقی کرده است. حنیف واژه ای است که در قرآن برای افراد دارای تفکر دینی و متمایل به دین به کار رفته است. وی معتقد است که ارتباط میان حنیف و صابئه همانند ارتباط میان هلنی (Hellenistic) و عرفانی (Gnostic) در کاربرد امروزی است. اگر چنین باشد، پس حرانی ها حق داشته اند که از نام صابئه استفاده کنند.<sup>۴۱</sup>

### کتابخانه های ایران باستان.

#### جندیشاپور و فعالیت علمی ایرانیان

قبلاً ذکر شد که ابن خلدون فرمان معروف عمر برای از بین بردن کتاب ها را به زمان فتح ایران مربوط دانسته است.<sup>۴۲</sup> بنابراین گزارش، سعد بن ابی وقاص، فرمانده عرب در خصوص وضع کتاب های زیادی که در ایران می یابد، از خلیفه سؤال می کند. عمر جوابی آشنا برایش می فرستد و می افزاید: «پس به آب یا آتششان بیافکن». جای خاصی ذکر نشده اما اغلب تصور می شود که واقعه به کتابخانه سلطنتی خسروان (Chosroes) در تیسفون اشاره دارد. اگر گزارش ابن خلدون مبتنی بر حقیقت باشد، ترجیحاً می تواند حاکی از آن باشد که مقادیر قابل توجهی کتاب در کاخ های متعدد ایران یافت شده است. فرمان عمر ممکن است مشکوک الاصل باشد. دیدیم که چگونه از آن برای توجیه ناپدید شدن کتابخانه اسکندریه نیز استفاده شده است. با این حال این خصلت در مورد بسیاری از رهبران اولیه اسلام که برای آنان قرآن در بردارنده تمامی دانش مورد نیازشان بوده، صدق می کند؛ درست همان گونه که دین پیامبر بر تمامی ادیان دیگر فاتح آمد، کتاب وی نیز دیگر کتاب ها را غیر ضروری جلوه داد. به طور قطع فاتحان مسلمان در ایران کتاب هایی یافته اند، چرا که ایرانیان مدت های مدید نه تنها مردمی باسواد، بلکه صاحب فرهنگی باستانی بودند. مسعودی، تاریخ نویس سده چهارم از ترجمۀ عربی یک کتاب فارسی درباره علم و تاریخ استفاده کرده که این اثر فارسی زمانی به کتابخانه سلطنتی ایران تعلق داشته و در جنگ های اولیه به دست فاتحان به تاراج رفته است.<sup>۴۳</sup> بسیاری از اولین دانشمندان اسلام، ایرانی بودند و این مردم به مشارکت در پیشرفت علوم و ادبیات اسلامی ادامه دادند. دربار بغداد از جهات مختلف اساساً یک دربار ایرانی

که در ۵۲۹ م. از آتن بیرون شدند. این افراد در این شهر در کنار پادشاه روشن بین مأوا یافتند. این شهر به یک مرکز فکری برجسته مبدل شد که دانشمندان یونانی، یهودی، سریانی، هندو، ایرانی و شاید چینی برای مباحثه و کمک متقابل در آن جا با یکدیگر ملاقات می کردند. آثار علمی و فلسفی به فارسی و در دوران اسلامی به عربی ترجمه شد. مطالعات و تحقیقات طبی انجام شده در جندیشاپور تأثیری ماندگار بر طب عربی برجا نهاد. بسیاری از عباسیان اولیه به ویژه منصور و مأمون به این مدرسه و بیمارستان آن بسیار علاقه مند بودند و حمایت خود را از آن دریغ نمی کردند. دو خاندان مشهور از پزشکان مسیحی یعنی خاندان بختیشوع (قرون ۸ تا ۱۳) و خاندان ماسویه (ابو ذکریا یوحنا بن ماسویه متوفی ۲۴۳ ق/ ۸۵۷ م.) مدت ها با این نهاد در ارتباط بوده و به عنوان مشوق و مترجم، آثار زیادی به پیکره متون طبی اسلامی افزودند. اعضای این دو خاندان نیز به عنوان استاد، مترجم و پزشک معالج به بغداد آمدند. ترکیب دانش علمی و فلسفی منبعث از مراوده دانشمندی با فرهنگ ها و ملیت های مختلف که در جندیشاپور گردهم آمده بودند، نقش عظیمی در پیشرفت های بعدی مطالعات اسلامی ایفا کرد. ستون فقرات این دانش، علوم یونانی بود اما اطلاعات دقیق و ارزشمند زیادی از طریق تماس با علوم اقوام دیگر به آن افزوده شد.

از نقطه نظر توجه ما به کتب، تداوم ترجمه در اوایل عصر عباسی حائز اهمیت بسیار است؛ چرا که بسیاری از کتبی که به کتابخانه های بزرگ بغداد و دیگر شهرها راه یافتند، از این مرکز و از حران سرچشمه گرفتند.<sup>۴۹</sup>

#### 48. Fihrist, pp.240f.

شرح های خلاصه تر توسط ابوریحان بیرونی و ادوارد براون ارائه شده است. نگاه کنید به:

al-Biruni. *Chronology of Ancient Nations*, ed. and trans. by E. Sachau (London, 1879), p.28; and E.G. Browne, article "An Account of the Rare Manuscript History of Isfahan Presented to the Royal Asiatic Society, May 19, 1827, by sir John Malcom." *JRAS*, 1901, p.417.

۴۹. اطلاعات ما درباره مدرسه جندیشاپور بی نهایت پراکنده است. در این میان منابع زیر ارزشمند هستند:

Sarton, *op.cit.*, I, 417, 419, 435f.; article "Djundishapur", *Encyc. of Islam*; Puschmann, *History of Medical Education* (Eng.trans.), pp.172f.; D. Campbell, *Arabic Medicine* (London, 1926), pp.46-48; E.G. Browne. *Arabian Medicine* (Cambridge, 1921), pp.8, 11, 19-24, 34, 54, 76, 114; Sir Percy Sykes, *A History of Persia* (London, 1915), I, 40f.; T. Nöldeke, *Geschichte der Perser und Araber Zur Zeit der Sassaniden aus der Arabischen Chronik des Tabari* (Leyden, 1879), pp.40-42; *Fihrist*, pp.239, 241f.; Ibn al-Kifti, *op.cit.*, p.98.

آثار باارزش را روی آنها بنویسد. در نهایت براساس تجربه مردم چین و هند در استفاده از درخت خدنگ (توس) و پوست درختان دیگر برای نوشتن، این مواد را به عنوان مقاوم ترین، صیقلی ترین و فساد و فرسایش ناپذیرترین مواد برمی گزیند. سپس مأموران را به کار یافتن مناسب ترین محل برای نگهداری از نسخ خطی می گمارد. پس از بررسی فراوان محل های احتمالی، شهر جی در حومه اصفهان به لحاظ ارتفاع، عدم احتمال زلزله و دیگر بلاها، خشکی و برتری خاک و خلوص هوایش انتخاب شد. این بنا قرن ها پایدار ماند؛ اما از قرار معلوم مسلمانان از وجود کتابخانه ناآگاه بودند، تا این که در سال ۳۵۰ پس از هجرت با فروریختن یک طاق، کتابخانه آشکار شد. گفته های الفهرست ظاهراً حاکی از این است که کتاب ها درون صندوق و در داخل خزاین محصور با دیوار، پنهان شده بودند. ابو معشر می گوید کتاب ها به خط ایران باستان بودند و شخصی پیدا شد که قادر به خواندن آنها بود. بیرونی که شکل کوتاه شده این گزارش را ارائه کرده می گوید که کتاب ها را نمی توانستند کشف رمز کنند، اما به زعم ابن الندیم موثق ترین خبر این است که کتاب ها به خط یونانی بوده و بعداً ترجمه شده اند. نسخ خطی یا شیرازه آنها که رها شده بودند، بوی نامطبوع می دادند اما پس از انتقال به بغداد کاملاً خشک و قابل استفاده شدند. تعدادی چند یا احتمالاً تنها یکی از این کتاب ها تحت تملک ابوسلیمان، یکی از معلمان ابن الندیم بوده است. ابن الندیم می گوید تصور می شد بنایی که کتاب ها در آن قرار داشته اند، شبیه اهرام مصر بوده است. صرف نظر از تاریخ نامعقول ۲۳۱ سال قبل از وقوع سیل، این داستان احتمالاً حافظ سند یک کتابخانه از ایران باستان است که نه چندان قبل از تألیف الفهرست از زیر خاک بیرون آمده است. گفته های ابن الندیم مبنی بر این که کتاب ها به خط یونانی بوده اند، حکایت از مجموعه ای از کتب دارد که در دوران ساسانی خلق شده اند. حتی گزارش ابو معشر مبنی بر این که کتاب ها به خط ایران باستان بوده اند و برخی افراد می توانستند آنها را بخوانند نیز حکایت از این دارد که کتاب ها متعلق به زمانی نه چندان قبل از فتح ایران توسط مسلمین بوده اند.<sup>۴۸</sup>

تلاش های خسرو و انوشیروان در حمایت از علم تأثیری بسیار پایدار در مدرسه طب جندیشاپور که بنیانش را اغلب به خود او منسوب می کنند، باقی گذاشت. با این حال، این مؤسسه احتمالاً مدت ها قبل از دوران خسرو وجود داشته است و به زودی دامنه اش وسعت یافت و به دانشگاهی مبدل شد که تا دوران عباسیان پایدار ماند. شهر جندیشاپور توسط شاپور اول (۲۴۱-۲۷۱ م.) تأسیس شد که زندانیان یونانی را در آن ساکن کرد. این شهر پناهگاهی بود برای نسطوری هایی که در ۴۸۹ م. از ادسا (Edessa) رانده شده بودند و نیز پناهگاهی برای نوافلاطونیانی